



جلسه: ۶۶
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۹/۰۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

بحث در روایاتی است که مفاد آنها تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام است.

بررسی احتمالات

الف: ملکیت عرضی

در جلسات پیشین مطرح گردید که یکی از احتمالات در مورد این روایات، ملکیت عرضی معصومین علیهم السلام است که این احتمال با شبهاتی مواجه است.

ب: ملکیت طولی

احتمال دوم که توسط محقق همدانی و محقق داماد مطرح شده، ملکیت طولی است.

در مورد این احتمال اشکالاتی مطرح شده است:

اشکال اول: ادعای ملکیت طولی با ظاهر یا صریح برخی از روایات مخالفت دارد. به عنوان مثال در روایت محمد بن ریان، ملکیت معصومین علیهم السلام نسبت به کل دنیا، در ردیف خمس قرار داده شده است که از آن استفاده می شود همان طور که خمس ملک مردم نیست و ملک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، دنیا نیز همین گونه است.

اشکال دوم: در صورتی که ملکیت عرضی و ملکیت طولی دو معنا باشند، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد رخ می دهد؛ چون باید مقصود از تعبیری همچون «الدنيا وما فيها للامام» نسبت به اموالی که مردم مالک آنها هستند، ملکیت طولی معصومین علیهم السلام باشد، اما نسبت به اموالی همچون پرنده ها، وحوش، اراضی موات و... که ملک کسی نیستند، ملکیت استقلالی عرضی باشد. بنابراین استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد رخ می دهد، در حالی که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد، جایز نیست و یا حداقل خلاف ظاهر قطعی است.

به نظر ما اشکال دوم وارد نیست؛ چون ملکیت صرفاً دارای یک معنا است که این معنا دارای دو مصداق است. یکی از مصادیق این گونه است که در کنار یک مالک، مالک دیگری وجود دارد، در حالی که در مصداق دیگر، تنها یک مالک وجود دارد و صرفاً مال اختصاص به او دارد.

اشکال سوم: اگر معصومین علیهم السلام ملکیت طولی نسبت به اموال مردم داشته باشند، دیگر بین آنها و مردم بیع حقیقی محقق نخواهد شد.

توضیح مطلب این است که بیع، موجب تملیک مال از طرف بایع به مشتری می شود؛ یعنی کالائی که بایع به فروش می رساند، از ملکیت او خارج شده و در ازای آن، ثمنی که تعیین شده، داخل در ملک او می شود؛ لذا اگر معصوم علیه السلام بخواهند بیع حقیقی انجام دهند، باید کالا را از ملک خود خارج کرده و دیگر نسبت به آن مالک نباشند و در ازای آن، ثمن داخل در ملک ایشان گردد، این در حالی است که اگر بنا باشد معصوم علیه السلام مالک همه زمین و آنچه در آن قرار دارد، باشد، با انجام بیع، مبیع از معصوم علیه السلام منتقل نمی شود، بلکه صرفاً برای آن یک مالک طولی ایجاد می شود. در مورد ثمن نیز تغییری در ملکیت ایجاد نمی شود؛



چون معصوم علیه السلام مالکیت طولی همه زمین اند و قبل از بیع نیز مالک ثمن هستند. البته با انجام بیع، ملکیت مشتری زائل می شود. بنابراین در بیع هایی که بین معصوم علیه السلام و مردم صورت می گیرد، بیع حقیقی شکل نمی گیرد، بلکه برای مبیع که یک مالک داشته است، مالک طولی جدید ایجاد می شود و نسبت به ثمن که دارای دو مالک بوده است، زوال ملکیت نسبت به یکی از مالک ها صورت می گیرد. این نتایج، عرفاً بیع محسوب نمی شود؛ در حالی که از نظر عرف و عقلا، وقتی معصوم علیه السلام کالائی را به مردم می فروشد، حقیقتاً بیع انجام می دهد و بین آنها نقل و انتقال صورت می گیرد. خود ائمه علیهم السلام نیز در مورد اقدامات خود از عناوینی همچون بیع استفاده می کرده اند و به آثار آن نیز پای بند بوده اند. به عنوان مثال در روایتی نقل شده است که امام علیه السلام بلافاصله بعد از انجام معامله، از مجلس خارج می شوند. از ایشان در مورد وجه این عملکرد سوال شده و ایشان در پاسخ فرموده اند: برای ساقط شدن خیار مجلس و لازم شدن بیع این اقدام را انجام داده اند.

به نظر ما این شبهه قابل پاسخ نیست الا اینکه ادعا شود که اطلاق بیع بر مبادلات بین معصومین علیهم السلام و مردم، به صورت تسامحی بوده است و معصومین علیهم السلام برای حفظ جامعه این گونه عمل می کرده و نخواستند که اعمال ولایت کنند که پذیرش این مطلب دشوار است.

ج: ملکیت حقیقی

احتمال سوم که در کلام محقق اصفهانی^۱ و محقق بروجردی^۲ مطرح شده، این چنین است که اساساً معصومین علیهم السلام بر دنیا ملکیت اعتباری ندارند بلکه دارای ملکیت حقیقی هستند.

توضیح مطلب این است که دو نوع ملکیت وجود دارد. نوع اول، ملکیت اعتباری است که اختصاص بین مال و مالک آن است که توسط عقلا اعتبار می شود. این معنا، معنای معروف و شایع از ملکیت است و تاکنون بحث بر اساس همین احتمال بوده است. ملکیت اعتباری به دو قسم طولی و عرضی تقسیم می شود.

نوع دوم از ملکیت، ملکیت حقیقی است که به رابطه بین فاعل و فعل و به تعبیر دیگر خالق و مخلوق اطلاق می شود؛ چون فعل ملک حقیقی فاعل است. بر همین اساس، وقتی در مورد خداوند متعال، تعبیر «لله ملک السماوات والارض» به کار برده می شود، ملکیت اعتباری مقصود نیست بلکه ملکیت حقیقی مراد است که بر اساس آن، خداوند متعال خالق آسمان ها و زمین است و پیوسته این اختیار را دارد که هر تغییری در آنها ایجاد کند. به تعبیر دیگر خداوند متعال دارای سلطه و ملکیت تکوینی است و آسمان و زمین حقیقتاً مال خداوند هستند.

البته ملکیت حقیقی نیز به دو قسم تقسیم می شود که قسم اول، ملکیت حقیقی مستقل و قسم دوم ملکیت حقیقی طولی است. ملکیت حقیقی مستقل برای خداوند متعال ثابت بوده و ملکیت حقیقی طولی، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ثابت است؛ چون آنها واسطه و مجاری فیض الهی برای موجودات هستند. در نتیجه همان طور که خداوند متعال مالک حقیقی است، معصومین علیهم السلام هم مالک حقیقی بوده و دارای سلطه تکوینی هستند. بر این اساس، معصومین علیهم السلام دارای ملکیت اعتباری نیستند تا ملکیت آنها با ملکیت خود مردم تنافی ایجاد کند.

۱. حاشیه المکاسب ۳:.

۲. زبدة المقال ۱۱۲-۱۱۷.



اشکال بر احتمال سوم این است که اصل مطلب ذکر شده، انکار نمی شود و لذا ممکن است در برخی موارد، این معنا مقصود باشد، اما همان طور که در کلام امام خمینی مطرح شده است، این احتمال با ظاهر، بلکه صریح روایات سازگار نیست؛ چون به عنوان مثال در روایت محمد بن ریّان و مسمع، ملکیت معصومین علیهم السلام در ردیف ملکیت ایشان نسبت به خمس قرار داده شده است، در حالی که ملکیت ایشان نسبت به خمس، همان ملکیت اعتباری است و ارتباطی به مجرای فیض بودن ایشان ندارد. علاوه بر اینکه در روایت مسمع، امام علیه السلام از تعبیر «احللناه لک» استفاده کرده اند که حلال کردن مال، صرفاً در ملکیت اعتباری صورت می گیرد و در مجرای فیض بودن تصویر نمی شود؛ چون ملکیت تکوینی به این معنا است که وجود شیء در اختیار مالک قرار دارد. در روایت ابوخلد کابلی نیز به لزوم پرداخت خراج اشاره شده است که ارتباطی با مالکیت حقیقی ندارد. بنابراین ملکیت تکوینی با ظاهر یا صریح روایات ذکر شده، سازگار نیست.

د: ولایت بر تصرف

احتمال چهارم در مورد روایات دالّ بر تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام، وجود ولایت بر تصرف برای آنها است. امام خمینی بعد از طرح احتمالات مختلف و ردّ همه آنها، این احتمال را اقرب الاحتمالات دانسته و فرموده اند: معصومین علیهم السلام به جهت ولایتی که دارند، حق تصرف در اموال مردم را دارا هستند. البته این حق تصرف، از باب ولایت حاکم و سلطان نیست تا انجام تصرف از سوی مردم، نیاز به اذن و اجازه از طرف حاکم داشته باشد بلکه مردم در انجام تصرفات اختیار دارند و می توانند بر اساس تصمیمات خود عمل کنند و طبق روال طبیعی، اقدامات مرتبط با زندگی خود را پیگیری نمایند، اما در عین حال، معصومین علیهم السلام نیز حق تصرف در اموال مردم را دارند. به عنوان مثال معصومین علیهم السلام می توانند اموال مردم را به دیگران هبه کنند و یا اینکه خانه آنها را تخریب کرده و در مسیر رفت و آمد، توسعه ایجاد کنند.

امام خمینی در ادامه این احتمال را خلاف ظاهر روایات دانسته اند؛ چون فرض بر این است که در برخی از روایات مطرح شده است که از اموال، صرفاً خمس آنها اختصاص به معصومین علیهم السلام ندارد بلکه کل دنیا برای ایشان است. از طرف دیگر در باب خمس، معصومین علیهم السلام صرفاً ولایت بر تصرف ندارند، بلکه مالک آن هستند و در نتیجه، در غیر خمس نیز معصومین علیهم السلام دارای ملکیت خواهند بود؛ چون نحوه ملکیت خمس و غیر آن به یک لسان است و نمی توان تفکیک قائل شد.

البته شبهه ذکر شده، بر اساس ملکیت اعتباری معصومین علیهم السلام نسبت به خمس مطرح است، اما طبق مبنای خود امام خمینی مبنی بر اینکه خمس ملک معصومین علیهم السلام نیست بلکه مال بدون صاحبی است که معصومین علیهم السلام، صاحب اختیار آن هستند، اشکال مطرح شده، وارد نخواهد بود.

توضیح اشکال این است که در آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^۱، با استفاده از لام، خمس متعلق به چند گروه دانسته شده است که یکی از آنها خداوند متعال است. نکته مهم در اینجا این است که در نظر امام خمینی، ملکیت اعتباری در مورد خداوند متعال تصویر نمی شود و لذا وحدت سیاق اقتضاء می کند که سایر گروه ها نیز دارای ملکیت اعتباری نباشند، بلکه صرفاً برای آنها ولایت در تصرف ثابت شده باشند. در نتیجه خمس صرفاً جزو بودجه حکومتی است و ملک شخص امام و یا منصب ایشان هم که برخی مدعی شده اند، نیست. بنابراین آیه شریفه خمس، صرف



موارد مصرف خمس را مشخص کرده است. در نتیجه در روایات محل بحث نیز وقتی معصومین علیهم السلام همه دنیا را متعلق به خودشان دانسته اند، به همین معنا خواهد بود که کل دنیا در اختیار ایشان است و ولایت بر تصرف در آن دارند. بنابراین طبق این مبنا می توان روایت های مربوط به تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام را توجیه کرد. البته این مطلب صرفاً با مبنای امام خمینی در باب خمس قابل توجیه است و آلا اگر در باب خمس، ملکیت اعتباری خداوند متعال و سایر گروه های ذکر شده، پذیرفته شود، با توجه به اینکه در روایات محل بحث، ملکیت معصومین علیهم السلام بر کل زمین، از سنخ ملکیت ایشان بر خمس دانسته شده است، دیگر امکان حمل این روایات بر ولایت بر تصرف وجود نخواهد داشت؛ چون فرض بر این است که آنها نسبت به خمس مالک هستند.

تاکنون تعدادی از روایات مطرح گردید که معصومین علیهم السلام را صاحب اختیار نسبت به کل دنیا معرفی کرده است که طبق برخی احتمالات، در تمامی مباحث پیشین تغییر ایجاد می شود؛ چون با توجه به این روایات روشن می گردد که خداوند متعال اصل اولی و نقشه راهی برای اسلام قرار داده است که در رأس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام قرار دارند و به جهت ملکیت عرضی، طولی یا ولایتی که برای آنها ثابت است، حق تصرف در اموال مردم را دارند. با وجود این اختیار برای معصومین علیهم السلام، دیگر مباحث پیشین مطرح نخواهد بود و معصومین علیهم السلام اختیار خواهند داشت که بر اساس تصمیمی که به جهت مصالح اتخاذ می کنند، عمل کنند الا اینکه شرائطی رخ بدهد که ائمه علیهم السلام در رأس حکومت قرار نگرفته و دست آنها برای اعمال تصرف، بسته باشد و حکومت به غیر معصومین برسد که صرفاً طبق این فرض، مباحث پیشین مطرح خواهد شد.

دلالت آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» بر صاحب اختیار بودن معصومین علیهم السلام

دلیل دوم برای اینکه معصومین علیهم السلام صاحب اختیار نسبت به کل دنیا هستند و اموال مردم در اختیار آنها است، آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱ است. در این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خود مؤمنین اولی و سزاوارتر معرفی شده است؛ لذا اگر مردم نسبت به نفس و اموال خود ولایت داشته و انجام هر تصرفی برای آنها جایز است، انجام تمامی آن تصرفات توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز جایز خواهد بود. بنابراین همان طور که بر خود شخص جایز است که ازدواج کرده و یا زوجه خود را طلاق دهد، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز جایز است که برای هر شخص، زوجه اختیار کند و یا اینکه زوجه او را طلاق دهد؛ چون همان ولایتی که شخص بر خود و اموالش دارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از همان اختیار برخوردار است. در نتیجه محدوده ای که امکان تصرف برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد، بیش از مواردی است که در مباحث پیشین مطرح شده است؛ چون همان طور که خود شخص می تواند با اختیار خود و بدون وجود ضرورت، در اموال خود تصرف کرده و به عنوان مثال، خانه خود را تخریب کند، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز جایز است که چنین تصرفاتی انجام دهد و نیازی به وجود ضرورت و اضطرار نیست. در نتیجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می تواند خانه مردم را خراب کرده و توسعه در مسیر رفت و آمد ایجاد کند و یا اینکه همان طور که هر شخصی صاحب اختیار است که در طی هر سال به کارهایی از قبیل کشاورزی و...



بپردازد و یا اینکه آنها را ترک کند، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز جایز است که برای افراد محدودیت ایجاد کند و اجازه انجام برخی فعالیت ها را ندهد.

از طرف دیگر این مطلب اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد بلکه به جهت روایات متعدد، در مورد ائمه معصومین علیهم السلام نیز ثابت است. از جمله روایات دالّ بر این مطلب، حدیث غدیر است که در نقل های متعددی وارد شده است که نسبت به آن حتی ادعای تواتر هم مطرح شده است. در این زمینه به نقل روایت صحیحی ای که شیخ صدوق در خصال خود نقل کرده، اکتفا می کنیم. شیخ صدوق در باب اثنین فرموده اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ الْغِفَارِيِّ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حَجَّةِ الْوُدَّاعِ وَ نَحْنُ مَعَهُ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْجُحْفَةِ فَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِالْتَّزْوِيلِ فَنَزَلَ الْقَوْمُ مَنَازِلَهُمْ ثُمَّ نُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنِّي مَيِّتٌ وَ أَنْتُمْ مَيِّتُونَ وَ كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ وَ أَنِّي مَسْئُولٌ عَمَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ عَمَّا خَلَفْتُ فِيكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ لِرَبِّكُمْ قَالُوا نَقُولُ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَاهَدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ فَقَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ أَلَا وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَهَلْ تَقْرُونَ لِي بِذَلِكَ وَ تَشْهَدُونَ لِي بِهِ فَقَالُوا نَعَمْ نَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَقَالَ أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ وَ هُوَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ع وَ رَفَعَهَا مَعَ يَدِهِ حَتَّى بَدَتْ أَبَاطُهُمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ حَوْضِي غَدًا وَ هُوَ حَوْضُ عَرْضِهِ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ فِيهِ أَقْدَاحٌ مِنْ فِصَّةٍ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ أَلَا وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ غَدًا مَاذَا صَنَعْتُمْ فِيمَا أَشْهَدْتُ اللَّهَ بِهِ عَلَيْكُمْ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا إِذَا وَرَدْتُمْ عَلَيَّ حَوْضِي وَ مَاذَا صَنَعْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي قَالُوا وَ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبَ مَمْدُودٍ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فِي أَيْدِيكُمْ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ الطَّرَفُ الْأَخْصَرُ بِأَيْدِيكُمْ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَهُوَ حَلِيفُ الْقُرْآنِ وَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَثَرْتُهُ ع وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ قَالَ مَعْرُوفُ بْنُ خَرْبُودَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ صَدَقَ أَبُو الطُّفَيْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذَا الْكَلَامَ وَ جَدَّنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع وَ عَرَفْنَاهُ - وَ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى عَنْ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ



جلسه: ۶۶

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۹/۰۷

درس: نظام اقتصادی اسلام

موضوع: تعلق همه زمین به معصومین علیهم السلام

استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ الْغِفَارِيِّ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ سَوَاءً.^۱

سند این روایت تا معروف بن خربوذ صحیح اعلانی است و با مشکلی مواجه نیست. اما در ادامه سند، ابوالطفیل و حذیفه قرار دارند که نسبت به آنها تعدادی از توثیقات عام وجود دارد، اما اثبات وثاقت ایشان مشکل است. در عین حال، مشکلی برای سند روایت ایجاد نمی شود؛ چون معروف بن خربوذ از اصحاب اجماع است و در انتهای روایت نقل کرده است که این روایت را بر امام باقر علیه السلام عرضه کرده و امام باقر علیه السلام ابوالطفیل را تصدیق کرده اند. بنابراین فرضاً اگر این روایت به ابوالطفیل و حذیفه نیز نسبت داده نشود، معروف بن خربوذ از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. در نتیجه سند روایت صحیح اعلانی است. علاوه بر اینکه صاحب وسائل سند های دیگری نیز برای این روایت نقل کرده است که در مجموع می توان این روایت را قابل استناد دانست.

در این روایت به صورت تفصیلی به ماجرای حق الوداع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از اعتراف گرفتن از مردم در مورد اینکه مولای همه مسلمین بوده و از خود آنها اولی هستند، فرموده اند: «أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ». بنابراین همان ولایت و اولییتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مردم و اموالشان داشته اند، به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار شده است. در روایت دیگری نیز وارد شده است که سایر ائمه علیهم السلام نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و از این ولایت و اولویت برخوردار هستند. بنابراین حتی اگر از طریق روایات ذکر شده، نتوان جواز تصرف معصومین علیهم السلام در اموال مردم را اثبات کرد، از طریق آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۲ به ضمیمه حدیث غدیر و سایر روایات می توان اثبات کرد که معصومین علیهم السلام بر خود مردم و اموالشان ولایت دارند و بسط ید معصوم علیه السلام در نقشه اصلی اسلام به گونه ای است که اگر معصوم علیه السلام در رأس حکومت قرار داشته باشد، در نفوس و اموال مردم حق دخالت و تصرف دارد.

البته این ادله اختصاص به حاکم معصوم علیه السلام دارد و لسان آنها به گونه ای نیست که بتوان به هر حاکم و ولی بر جامعه تعدی کرد. تفصیل این مطلب مربوط به بحث ولایت فقیه است و لذا به محل خود واگذار می شود. بنابراین مطلب به لحاظ زمان حکومت معصومین علیهم السلام روشن است، اما با توجه به اینکه در حال حاضر حکومت اسلامی توسط غیر معصومین اداره می شود، مباحث پیشین مطرح خواهد بود.

۱. الخصال ۱: ۶۵-۶۷.

۲. سوره احزاب ۶.